

تفسیر ادبی نوین در فهم معنای

آیه «لیس کمثله شیء»

*سید روح‌اله دهقان باخی

چکیده

در باره جنبه ادبی و مدلول عبارت قرآنی «لیس کمثله شیء» دیدگاه‌های متعددی از سوی مفسران و ادیبان مطرح شده است. توالی الفاظ «ک» و «مِثُل» در آیه شریفه از جنبه ادبی، توهمندی حشو و از جنبه معنایی، توهمندی اثبات مُثُل برای خدا را به دنبال داشته که صاحب‌نظران در صدد پاسخ به آن برآمده‌اند. پژوهش حاضر با روش توصیف گزاره‌ها به همراه تحلیل، استنتاق و مقایسه دیدگاه‌ها، آراء مفسران در خصوص آیه فوق را بر اساس ترتیب تاریخی، ذیل عنوانین نه‌گانه استقراء نموده و پس از ذکر دلایل و مستنداتی هر رأی، اشکال‌های هر دیدگاه را نیز مطرح نموده است و این دیدگاه را در باره معنای آیه شریفه یاد شده طرح نموده که لفظ «ک» در آیه، نفی تشبیه از بعض صفات الهی و لفظ «مِثُل» نفی تشبیه از ذات الهی را بر عهده دارد و این دو لفظ همپوشانی و اشتراک معنایی ندارند تا اولاً: در معنای آیه خللی پدید آید و در نتیجه موجب اثبات مُثُل برای خدا شود و ثانیاً: موجب حشو نیستند تا نیازی به زائد گرفتن لفظی در آیه باشد.

واژگان کلیدی

آیه لیس کمثله شیء، نفی تشبیه، نفی تجسيم.

dehqanbaghi@sums.ac.ir
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۰/۵

* استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه علوم پزشکی شیراز.
تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۳/۲۴

طرح مسئله

فهیم صحیح آیات قرآن کریم، دغدغه عمومی مسلمانان از زمان نزول تاکنون بوده است. از این‌رو تفسیر آیات و ارائه معنای درست از آنها، ابتدا توسط شخص پیامبر اکرم ﷺ آغاز گردید و پس از ایشان توسط ائمه طاهرین علیهم السلام و صحابه پیگیری شد. این تلاش علمی همچنان پس از قرن‌ها، از سوی دانشمندان علم تفسیر ادامه دارد.

ارائه تفاسیر متعدد از یک آیه در میان اهل فن، امری بدیهی به‌شمار می‌رود؛ که منشاء آن می‌تواند تفاوت مراتب معنایی و پرده برداری از بطنون مختلف آیه باشد. همچنین گاه می‌تواند ناشی از اختلاف در زاویه دید و گرایش‌های تفسیری باشد. البته بروز تفسیر نادرست از سوی افراد غیر معصوم نیز متفق نیست. با این همه نقد و بررسی علمی نظرات پیشینیان و ارائه تحلیل‌های نوین در پیشبرد دانش تفسیر و فهم بهتر کلام الهی، نقشی محوری دارد. بر این اساس در این پژوهش تلاش می‌شود تا تفاسیر مطرح شده ذیل بخشی از آیه ۱۱ سوره شوری، یعنی فقره نورانی: «يَسْ كَمِيلُه شَيْءٌ» مورد بررسی قرار گرفته و از این رهگذر تحلیل لغوی - ادبی جدیدی در این خصوص ارائه شود.

آیه فوق از جمله آیات محکمی است که برای نفی تجسسیم و تشبيه و همچنین زدودن ابهام از برخی آیات متشابه، همچون: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَعْلُوَةٌ غُلْتُ أَيْدِيهِمْ وَلَعِنُوا يَمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَاتٍ ...». (مائده / ۶۴)؛ «... يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ ...». (فتح / ۱۰)؛ «إِلَى رَبِّهَا تَأْظِرُهُ» (قيامت / ۲۳) و ... به آن تمسک می‌شود. هر چند برخی از فرق اسلامی ظاهرًا با توسّل به همین آیه، جسمانیت خداوند را اثبات نموده‌اند! از جمله در آراء محمد بن کرام سجستانی (۲۵۵ ق) پایه‌گذار فرقه «کرامیه» آورده‌اند: «... و من آرائه أَنَّه سبحانه جسم لا كالأَجْسَام ...». (سبحانی، بی‌تا: ۵ / ۱۴۰) چنان‌که هشام بن حکم، شاگرد امام صادق علیه السلام و متکلم بزرگ شیعی نیز به این امر متهم شده است. عبدالله نعمت در شرح حال وی می‌نویسد:

يختلف مؤرخو هشام في حكاية رأيه في ذات الحالق، فقد اشتهر عند فرقه منهم، أنه كان يقول بالتجسيم، و حكوا عنه أنه كان مجسمًا، يقول بأن الله جسم لا كالأَجْسَام و أنه كان من زعماء هذا الرأي مقدمًا فيه، و زاد هؤلاء في حكاياتهم عنه، أنه يقول: بأنه ذو أبعاد طول و عرض و عمق، ... ولم يكتف هؤلاء بذلك حتى أضافوا إليه القول بأن طوله سبعة أشبار بشبر نفسه، وأنه علي هيئه البلورة الصافية المستوية الاستدارة (نعمت، ۱۴۰۵: ۱۳۱؛ همچنین ر.ک: اسعدی، ۱۳۸۸: ۱۳۹ - ۱۱۶)

البته جسم دانستن خداوند بدون شباهت به سایر اجسام، به هشام جوالیقی نیز نسبت داده شده

است. (نعمت، ۱۴۰۵: ۱۳۲)

افزون بر مسائل کلامی فوق که پیرامون آیه شریفه مذبور مطرح است، از جهت دلالت ادبی نیز در خصوص این آیه آراء و نظرات گوناگونی بیان شده است. منشاً این اقوال، آمدن لفظ «ک» و به دنبال آن لفظ «مِثْل» در آیه است که از یکسو به جهت ترادف ظاهری این دو، موهم حشو است و از دیگر سواز لحاظ معنایی، توهم اثبات مثل برای ذات باری تعالی را به دنبال دارد. مفسّران و اندیشمندان اسلامی در رد حشو و همچنین نفی مثل برای خداوند، درباره این آیه آراء گوناگونی ارائه نموده‌اند؛ که این پژوهش عهده‌دار تحلیل و بررسی آنها خواهد بود. بر این اساس سوالات این تحقیق عبارتند از:

۱. آیا توالی الفاظ «ک» و «مِثْل» در آیه شریفه، موجب حشو است؟

۲. آیا توالی الفاظ «ک» و «مِثْل»، مستلزم اثبات مثل برای ذات خدای متعال است؟

در خصوص پیشینه بحث، چنان‌که در ادامه متن ملاحظه می‌شود، مفسّران فرقیین از قرن سوم تاکنون در صدد پاسخ‌گویی به ابهام‌های فوق برآمده‌اند که آراء آنها در قالب دیدگاه‌های مختلف گزارش شده است. از این‌رو کار با مطالعه تاریخی اقوال پیرامون آیه و بررسی نخستین آثار تفسیری شیعه و سنّی و سیر تطور آراء در طول قرون متمامدی آغاز شده و پس از بیان هر رأی، اشکال‌ها و نقدهای وارد بر هر دیدگاه آمده است. در پایان به عنوان دیدگاه منتخب این پژوهش، با توجه به تفاوت معنای لغوی و اختلاف کاربرد دو لفظ «ک» و «مِثْل» در زبان عربی، تحلیل ادبی جدیدی از معنای آیه ارائه خواهد شد. روش جمع‌آوری داده‌ها در این تحقیق، کتابخانه‌ای و تحلیل داده‌ها با روش توصیف گزاره‌ها به همراه استنطاق، شرح و بسط و مقایسه دیدگاه‌ها خواهد بود. دیدگاه‌های مطرح در خصوص آیه فوق به قرار زیر است:

تفسیر بسیط و نفی تجسيم و تشبيه از خدا

آثار به‌دست رسیده از مفسّران در قرون یکم تا سوم، نشانگر ارائه تفسیری بسیط و ساده از آیه مورد نظر است. در تفسیر مقاتل بن سلیمان زیدی مذهب و از دانشمندان قرن دوم هجری این گونه آمده است: «لَيْسَ كَمِثْلُهُ شَيْءٌ فِي الْقَدْرَةِ» (بلخی، ۱۴۲۳: ۳ / ۷۶۵) و در تفسیر شیخ مفید نیز با استناد به آیه شریفه، بر نفی تشبيه و تجسيم از خدای متعال استدلال شده است. (مفید، ۱۴۲۴: ۱ / ۴۷۳) ظاهراً در صدر اسلام و سده‌های یکم و دوم، فهم معنای آیه با مشکلی روپرور نبوده است و توالی

الفاظ «ک» و «مِثْل» در آیه، ابهامی در ذهن مسلمانان ایجاد نکرده بود. چنان‌که روایات رسیده از مقصومان عليهم السلام در کتب شیعه و اهل سنت نیز بدون تعرض به جنبه ادبی آیه، تنها به بحث از اوصاف باری تعالی و نفی شبیه از ذات الهی اشاره دارند. به عنوان نمونه در حدیثی شیعی آمده است:

حَدَّثَنَا الْحُسَنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنَ إِدْرِيسَ ... عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْأَدَمِيِّ عَنْ يَشْرَبَرَنَّ يَشَّارَ الْبَيْسَابُورِيِّ قَالَ
كَتَبْتُ إِلَيْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام يَأْنَ مَنْ قِبَلَنَا قَدْ اخْتَلَفُوا فِي التَّوْحِيدِ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ هُوَ جَسْمٌ وَ مِنْهُمْ
مَنْ يَقُولُ صُورَةٌ، فَكَتَبَ عليه السلام: سُبْحَانَ رَبِّنَا لَا يُحَدُّ وَ لَا يُوَصَّفُ وَ لَا يُشَبَّهُ شَيْءٌ وَ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ
وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ. (صدقوق، ۱۳۹۸: ۱۰۱)

در تفاسیر اهل سنت نیز از قول ابن عباس چنین نقل شده است: «قال ابن عباس رضي الله عنهما: ليس له نظير و هو السميع البصير». (بغوي، ۱۴۲۰ / ۴) و سیوطی در تفسیر روایی *الدر المنشور* تنها به ذکر نقل زیر اکتفا کرده است:

وَ أَخْرَجَ عَبْدَ بْنَ حَمِيدَ وَ الْبَيْهَقِيَ فِي الْأَسْمَاءِ وَ الصَّفَاتِ عَنْ أَبِي وَاثِلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ يَبْيَنُ
عَبْدَ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَدْعُ رَبَّهِ إِذَا قَالَ مَصْدَعُ نَعْمَ الْرَّبِّ يَذْكُرُ قَوْلَ عَبْدَ اللَّهِ أَبْنَى لِأَجْلِهِ عَنْ ذَلِكَ
لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ. (سیوطی، ۱۴۰۴ / ۶)

نپرداختن به طرح ابهام حشو در آیه و توهیم اثبات مثل برای ذات حق تعالی و پاسخ آن در این دیدگاه، هر چند می‌تواند ناشی از وضوح معنای آیه برای صاحب‌نظران این دوره باشد؛ لکن به جهت ناتوانی از پاسخ‌گویی به اشکال‌های مطرح شده در خصوص آیه، ناکارآمدی این دیدگاه را به دنبال دارد؛ چرا که صرف وضوح معنا برای مفسران صدر اسلام و عدم تبیین چگونگی رفع ابهام از آیه، برای مخاطبان آیه در سده‌های بعدی کافی نیست. از این‌رو آراء متعدد مفسران در قرون بعدی در جهت رفع ابهام از آیه مطرح شده است.

کاربرد «مثل» به جای «نفس» یا «ذات»

در قرن سوم هجری، ابن قتیبه در *غیریب القرآن* به توالی الفاظ «ک» و «مِثْل» اشاره نموده و «مثل» را به معنای «نفس» معرفی می‌کند. وی در عبارتی موجز می‌نویسد: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ أَيْ
لَيْسَ كَهُو شَيْءٌ وَ الْعَرَبُ تَقِيمُ الْمِثْلَ مَقَامَ النَّفْسِ، فَتَقُولُ: مَثْلِي لَا يَقَالُ لَهُ هَذَا، أَيْ أَنَا لَا يَقَالُ لِي». (ابن قتیبه، بی‌تا: ۱ / ۳۳۸) بر این اساس در این آیه بر مبنای شیوه رایج در زبان عرب، «مثل» به جای «نفس» به کاربرده شده است. این دیدگاه از سوی مفسران اهل سنت و شیعی سده‌های بعد نیز

پذیرفته و نقل شده است. (ابوحیان، ۱۴۲۰ / ۹؛ شوکانی، ۱۴۱۴ / ۴؛ ۳۲۷) فخر رازی در بیانی روشن در همین رابطه می‌نویسد:

وقتی عرب می‌گوید: «مثلك لا يدخل» یعنی «انت لا تدخل»؛ در حقیقت با نفی بخل از مثل فرد، نفی بخل از خود فرد کرده است. و البته عرب این اسلوب را برای نشان دادن مبالغه در نفی صفت به کار می‌برد. (رازی، ۱۴۲۰ / ۲۷؛ ۵۷۴)

برخی دیگر از مفسران «مثل» را به معنای «ذات» گرفته‌اند و برای آن از کلام عرب شاهد مثال آورده‌اند. زمخشری نفی صفت از «مثل» را کنایه از نفی صفت از «ذات» دانسته و کاربرد آن را برای رساندن مبالغه می‌داند. (زمخشری، ۱۴۰۷ / ۴؛ ۲۱۲) طبرسی در *جواجمع الجامع* نیز همین دیدگاه را برگزیده است (طبرسی، ۱۳۷۷ / ۴؛ ۴۴). نحویون نیز این قول را به عنوان یکی از اقوال مطرح ذیل آیه شریفه نقل نموده‌اند. (انصاری، ۱۴۰۴ / ۱؛ ۱۸۰)

در نقد این دیدگاه باید توجه داشت که واژه «مثل» در آیه به معنای حقیقی خود به کار رفته و هرگز به معنای «نفس» یا «ذات» نیست و در مثال‌های یادشده، همچون: «مثلك لا يدخل»، واژه «مثل» به معنای «نفس» یا «ذات» نبوده، بلکه نفی بخل از خود فرد، بنا به دلالت التزامی صورت می‌گیرد. بر همین اساس صاحب *التحقيق فی الكلمات القرآن الکریم* نیز خمن نفی این دیدگاه، قرار دادن معنای «ذات» برای واژه «مثل» در آیه را نادرست دانسته و می‌نویسد: «فكلمة المثل مستعملة بمعناها الحقيقي، و ليست بمعنى الذات». (مصطفوی، ۱۳۶۰ / ۱۱؛ ۲۶)

کاربرد «مثل» به صورت زائد و برای تأکید

طبری مفسر معروف اهل سنت معتقد است: «مثل» در آیه شریفه برای تأکید کلام آمده است؛ چرا که «ک» و «مثل» مترادفند و همراه آمدن دو لفظ هم معنا در کلام، به جهت تأکید است. او برای اثبات این موضوع شواهدی از شعر عرب می‌آورد و معتقد است: بر این اساس، تقدیر آیه چنین است: «لیس هو کشیء» (طبری، ۱۴۱۲ / ۲۵) همین دیدگاه در تفاسیر دیگر شیعه و اهل سنت با بیان‌های مختلف نقل شده است. مثلاً سمرقندی «مثل» را صله – زائد – در کلام می‌داند و می‌نویسد: «و يقال: المثل صلة في الكلام. يعني: ليس هو كشيء». (سمرقندی، بی‌تا: ۳ / ۲۳۸) مبیدی همین قول را بیان نموده و آن را نظری کاربرد «مثل» در آیه شریفه: «فَإِنْ آمَّنُوا بِمِثْلَ مَا آمَّنُتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا» (بقره / ۱۳۷) معرفی می‌کند. (مبیدی، ۱۳۷۱ / ۹) ابن شهر آشوب شیعی نیز همین دیدگاه را نقل نموده و برای آن شاهد

قرآنی: «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ» (رعد / ۳۵) آورده است. (ابن شهر آشوب، ۱۴۱۰: ۱ / ۱۰۴) برخی نیز زیادت «مثل» در آیه را به جهت فاصله انداختن میان حرف «ک» و ضمیر دانسته‌اند. (انصاری، ۱۴۰۴: ۱ / ۱۷۹؛ بروسوی، بی‌تا: ۸ / ۲۹۳) چرا که آوردن حرف جرّ کاف بر سر ضمائر، جز در ضرورت شعری جایز نیست. (درویش، ۱۴۱۵: ۹ / ۱۷)

این دیدگاه نیز خالی از خدشه نیست و برخی از مفسران به زائد گرفتن «مثل» در آیه اشکال کرده‌اند. عکبری در التبیان فی اعراب القرآن بدون ذکر دلیلی این قول را بعيد می‌شمرد (عکبری، بی‌تا: ۱ / ۳۳۹) و ابوحیان اندلسی چنین اشکال می‌کند: آن‌چه که طبری و دیگران در خصوص زائد بودن «مثل» و دلالت آن بر تأکید بیان نموده‌اند، صحیح نیست؛ زیرا «مثل» اسم است و اسم در زبان عربی زائد واقع نمی‌گردد، برخلاف «ک» که حرف است و صلاحیت زائد واقع شدن را داراست (ابوحیان، ۱۴۲۰: ۹ / ۳۲۷). چنان که همین اشکال از سوی دانشمندان علم نحو نیز تأیید شده است. ابن‌هشام انصاری در این خصوص می‌نویسد:

و قيل: الكاف في الآية غير زائدة، ثم اختلف، فقيل: الزائد «مثل»، ... و القول بزيادة الحرف أولي من القول بزيادة الاسم، بل زيادة الاسم لم تثبت. (انصاری، ۱۴۰۴: ۱ / ۱۷۹)

کاربرد «ک» به صورت زائد و برای تأکید

شیخ طوسی در تفسیر *تبیان*، سه قول برای آیه مذکور مطرح نموده است؛ که نخستین قول زائد بودن «ک» می‌باشد. وی بر این اساس، تقدیر آیه را چنین می‌داند: «لیس مثل الله شيء» (طوسی، بی‌تا: ۹ / ۱۴۸) البته وی بر مؤکده بودن حرف «ک» در این حالت اشاره‌ای نمی‌کند، اما با توجه به اینکه نحویان، زائد بودن لفظ در کلام را مطلقاً به معنای تأکید و به منزله تکرار جمله می‌دانند؛ (انصاری، ۱۴۰۴: ۱ / ۱۷۹) می‌توان چنین استنباط کرد که اذعان به زائد بودن «ک»، خود به معنای تأکید مضمون آیه است.

طبرسی مفسر بزرگ شیعی در تفسیر *مجمع البيان* - برخلاف نظرش در تفسیر *جواهر الجامع*، که پیش‌تر گذشت - بر زائد بودن «ک» تصریح نموده و آن را دال بر تأکید مضمون آیه می‌داند. وی پس از آن از ایات عرب شواهدی برای اثبات نظر خویش مطرح می‌کند. در ادامه پس از اینکه اقوال دیگری در خصوص آیه مذکور بیان می‌کند، تأکید می‌نماید که همان قول نخست، از نظر وی موجّه‌تر است (طبرسی، ۱۳۷۲: ۹ / ۳۶).

بسیاری از دانشمندان اهل سنت نیز این قول را پذیرفته‌اند. به عنوان نمونه ابوجعفر احمد بن نحاس

می‌نویسد: «وَ الْكَافُ فِي كَمِثْلِهِ زَايْدَةٌ لِلتَّوْكِيدِ لَا مَوْضِعٌ لَهَا مِنَ الْإِعْرَابِ لِأَنَّهَا حُرْفٌ، ... وَ التَّقْدِيرُ: لِيُسْ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ». (نحاس، ۱۴۲۱: ۴ / ۵۱) این دیدگاه مورد تأیید و تأکید دانشمندان علم نحو نیز واقع شده است. (ابن حنی، ۱۴۱۳: ۱ / ۲۹۱؛ انصاری، ۱۴۰۴: ۱ / ۱۷۹)

شایان ذکر است: بسیاری از قاتلان به دو دیدگاه اخیر - یعنی زیادت «ک» یا «مثل» در آیه شریفه - بر این اعتقادند که ضروری است برای صحت معنای آیه، یکی از دو لفظ «ک» و «مثل»، حتماً زائد در نظر گرفته شود، در غیر این صورت معنای آیه مستلزم اثبات «مثل» برای خدا خواهد بود؛ که این مسئله با دلایل عقلی و نقلی باطل است. (ابوحیان، ۱۴۲۰: ۹ / ۳۲۷ و ابن عجیبه، ۱۴۱۹: ۵ / ۱۹۹)

این رأی نیز از این جهت قابل خدشه است که زائد گرفتن کلمه‌ای در کلام الهی حتی به عنوان تأکید، با وجود ادات و اسلوب‌های متعدد برای تأکید در زبان عربی، پذیرفتنی نیست؛ چرا که اقتضای کمال مطلق الهی و نظام خلقت احسن خداوند (ر.ک: سجده / ۷ و ...) نبود لفظ زائد در کلام الله و بهره بردن از اسلوب‌های تأکید غیر شبیه انگیز در موارد لزوم است. از این‌رو برخی از اندیشمندان همچون عایشه بنت الشاطی، به صراحة با زائد تلقی کردن کلمه‌ای از آیات الهی قرآن مخالفت کرده‌اند. (بنت الشاطی، ۱۳۹۱: ۳۰۴ - ۱۴۱) و بر همین اساس مصطفوی نیز زائد دانستن «ک» در آیه شریفه را نادرست می‌داند و معتقد است که زائد دانستن حرف یا کلمه‌ای در کلام الهی، معقول نیست. (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۱۱ / ۲۶)

مبالغه در نفی «مثل» از خدا

صاحبان این دیدگاه معتقدند هیچ یک از الفاظ «ک» و «مثل» در آیه زائد نبوده و کاربرد توأم این الفاظ دلالت بر مبالغه در نفی مثل از ذات باری تعالی دارد. چنان‌که نفی مثل مثلاً مستلزم نفی مثل نیز هست؛ چرا که اگر برای ذات خدا، مثلاً موجود باشد، آن‌گاه برای مثل او هم مثلی وجود خواهد داشت که آن، همان الله تعالی است؛ یعنی اگر ذاتی دارای مثل بود، آنگاه به دلالت عقلی برای آن مثل هم حداقل یک مثل وجود خواهد داشت که آن همان ذات اولیه است. بنابراین نفی مثل مثلاً، بنا به دلالت التزامی وجود مثل را نیز نفی می‌کند. (معرفت، ۱۴۲۸: ۲ / ۲۱۰)

از میان مفسران معتقدم، شیخ طوسی به نقل از رمانی در بیانی متفاوت، دیدگاهی نزدیک به همین دیدگاه را نقل نموده و آن را دال بر مبالغه در نفی مثل از ذات حق تعالی می‌داند. (طوسی، بی‌تا: ۹ / ۱۴۹) سید مرتضی علم الهی نیز به گونه‌ای دیگر بر همین مسئله استدلال نموده است. وی می‌نویسد: «ک» در آیه زائد نیست و اثبات می‌کند که مثلی برای مثل خدا وجود ندارد. وقتی اثبات شد برای

مثل خدا، مثلی وجود ندارد؛ آن گاه ثابت می‌شود که برای خدا اصلاً مثلی وجود ندارد؛ چرا که اگر برای خدا یک مثل وجود داشته باشد به ناچار باید برای او مثل‌های دیگری نیز وجود داشته باشد؛ چرا که موجودات بر دو گونه هستند: گونه‌ای که اصلاً مثلی ندارند؛ همانند: قدرت و گونه دوم که برای آنها مثل‌های زیادی وجود دارد؛ مانند: سفید و سیاه و ... و در میان موجودات، چیزی وجود ندارد که تنها یک مثل داشته باشد. با این بیان روشن می‌شود که نفی مثل مثُل، دلالت دارد بر اینکه اصلاً مثلی وجود ندارد. (همان) مفسرانی از اهل سنت همچون فخر رازی نیز این دیدگاه را نقل نموده‌اند.

(رازی، ۱۴۲۰: ۲۷ / ۵۸۴)

سنتی این دیدگاه نیز از نظرها پوشیده نیست؛ چرا که اولاً بیانی چنین پیچیده در شأن قرآن کریم نیست به‌گونه‌ای که آیت الله معرفت نیز به دلیل همین بیان عماگونه و غلطانداز این دیدگاه، قرآن کریم را از این گونه تعابیر مبرأ می‌داند. (معرفت، ۱۴۲۸: ۲ / ۲۱۱) ثانیاً در خود استدلال نیز خدشه وجود دارد؛ چرا که برهان نمی‌تواند مشتمل بر تناقض باشد. در این استدلال، از یکسو وجود مثل در گام نخست، اثبات و از سوی دیگر در گام دوم، نفی می‌شود و روشن است که چنین کلامی نمی‌تواند، استدلال متینی شمرده شود. به علاوه در استدلال سید مرتضی نیز عدم وجود حصر عقلی برای تقسیم موجودات به دو قسم یادشده، به عنوان اشکالی روشن خودنمایی می‌کند؛ چرا که هیچ دلیل عقلی بر نفی وجود شیئی با داشتن تنها یک مثل وجود ندارد و وجود همین اشکال به راحتی بنیان استدلال را فرو می‌ریزد.

کاربرد مثل به معنای «صفت»

برخی از مفسران فرقین بر این عقیده‌اند که واژه «مثل» در این آیه به معنای «صفت» است. بر این اساس معنای آیه این است که اوصاف هیچ موجودی با اوصاف حق تعالی همانندی ندارد. ابوحیان اندلسی در این خصوص می‌نویسد: «يَحْتَمِلُ أَيْضًا أَنْ يَرَادُ بِالْمَثَلِ الصَّفَةُ، وَ ذَلِكَ سَائِغٌ، يَطْلُقُ الْمَثَلُ بِعَنْيِ الْمَثَلِ وَ هُوَ الصَّفَةُ، فَيَكُونُ الْمَعْنَى: لَيْسَ مَثَلُ صَفَتِهِ تَعَالَى شَيْءٌ مِّنَ الصَّفَاتِ الَّتِي لَغَيْرِهِ، وَ هَذَا حَمْلٌ سَهِلٌ».

(ابوحیان، ۱۴۲۰: ۹ / ۳۲۷) و از دانشمندان شیعه، صاحب تفسیر منهج الصادقین این گونه می‌آورد:

بعضی بر آنند که مثل، به معنای صفت است و تقدیر کلام این است: لیس كصفته صفة، يعني: نیست مانند صفت او صفتی، زیرا که جمیع صفات نظر به صفات کمال او ناقص‌اند، پس مثل صفات او نباشد. (کاشانی، ۱۳۳۶: ۸ / ۲۰۸)

صاحب نظران ادبیات عرب نیز این دیدگاه را به عنوان یکی از اقوال ضعیف پیرامون آیه نقل

کرده‌اند. (انصاری، ۱۴۰۴: ۱۸۰) لغتشناسان نیز این دیدگاه را پذیرفته‌اند؛ چنان‌که راغب اصفهانی می‌نویسد:

و قيل: المثلُ هاهنا هو بمعنى الصفة، و معناه: ليس كصفته صفة، تبيها علي أنه و إن وصف بكثير مما يوصف به البشر، فلي sis تلك الصفات له علي حسب ما يستعمل في البشر. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۵۹)

البته شیخ طبرسی، مفسر شیعی در *مجمع البيان* همین قول را با در تقدیر گرفتن واژه «صاحب» نقل کرده است. وی می‌نویسد:

قيل: فيه حذف مضارف و «مثل» بمعنى الصفة، تقديره ليس كصاحب صفة شيء و صاحب صفة هو، أي ليس كهو شيء. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۹ / ۳۷)

در نقد این دیدگاه، لغتپژوه معاصر، مصطفوی بر این رأی است که قرار دادن معنای «صفت» برای واژه «مثل» در این آیه صحیح نیست. وی معتقد است معنای «صفت» در مقابل واژه «مثل» قرار داده شده و به کار بردن آن برای واژه «مثل» صحیح نیست. او می‌نویسد:

و لا يصحّ أيضاً القول بأنّ المثل بمعنى الصفة: و قلنا إنّ المثل معناه المشابه في الصفات الممتازة، و لعلّ مفهوم الصفة قد جاء من صيغة المثل بفتحتين صفة، و أوجب اشتباها في تعين حقيقة معني المادة. (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۱۱ / ۲۶)

زيادت لفظ «ک» به جهت رعایت فصاحت کلام

سید مرتضی علم‌الهدی - بر خلاف دیدگاهی که پیشتر از او نقل شد - در دیدگاهی اختصاصی معتقد به زیادت «ک» در آیه شریفه بوده و علت زیادت را فصاحت کلام می‌داند؛ بدون اینکه زیادت معنایی در آیه پدید آورد. وی الفاظ زائد در کلام را به چند قسم تقسیم می‌کند:

۱. الفاظ زائدي که لازم است در کلام ذکر شوند و حذف احتمالی آنها به جهت تخفیف در گفتار است. مانند افعالی که متعددی بنفسه نبوده و با حروف جر، متعددی می‌شوند، مثل: «تزوجت» که با حرف باء متعددی شده و کاربرد آن به صورت «تزوجت إمرأة» به جهت تخفیف کلام است.
۲. الفاظ زائدي که زیادت معنایی به دنبال دارند. زیادت معنایی می‌تواند حتمی بودن و یقینی بودن کلام و تأکید و معانی دیگری از این دست را اقتضا کند، مثل جمله: «لیس زید بقائم» که تأکید و قوت بیشتری نسبت به جمله: «لیس زید قائمًا» دارد.

۳. الفاظ زائدی که به جهت رعایت فصاحت و نیکویی به کلام اضافه می‌شوند و زیادت معنایی در پی ندارند، مانند: لفظ «ما» در عبارت: «ما و اللہ ما ذلک لعدم مراس و لا قلة اواس، و لکتها سمه ما اناس»، در حالی که «سمه اناس» اراده شده است. البته حذف الفاظ به جهت رعایت فصاحت نیز در کلام عرب زیاد واقع می‌شود، مانند: «وَاسْأَلُ الْقَرِيْبَةَ» (یوسف / ۸۲) که «اهل» از آن حذف شده است.
۴. الفاظ زائدی که به جهت رعایت فصاحت و نیکویی به کلام اضافه می‌شوند و به ظاهر معنا را تغییر می‌دهند، اما در واقع چنین نیست. مانند آیه: «مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ» (اعراف / ۱۲) در حالی که معنای آن این است: «ما منعک ان تسجد».
- وی در ادامه و به عنوان شاهد برای قسم اخیر، چنین می‌نویسد:

و قوله تعالى: لَيْسَ كَمُثْلِهِ شَيْءٌ. الكاف فيه زائدة، و هي في الظاهر المغيرة للمعنى؛ لأنها تقضي أَلَّا مَثْلَهُ، و إِنَّمَا المراد به لَا مثل له. (علم الهدى، ۱۴۳۱ / ۲ : ۱۱۵)

این دیدگاه نیز که مبتنی بر زائد گرفتن حرف در کلام الهی است، نمی‌تواند مقبول به نظر برسد؛ چرا که پیش‌تر گذشت که تلقی زیادت کلمه در قول الهی، با فصاحت و بلاغت قرآن کریم منافات دارد.

نفی مشابهت تام و غیر تام موجودات با خدا

تقریر این دیدگاه به این شرح است که اگر در آیه گفته می‌شد: «لیس مثله شیء»، آن‌گاه فقط مشابهت تام و کامل موجودات در تمام اوصاف و خصوصیات کلی و جزئی، با باری تعالی مورد نفی قرار گرفته بود و مشابهت‌های غیر تام و در برخی اوصاف و ویژگی‌ها مورد نفی قرار نمی‌گرفت. اما با آوردن دو لفظ تشبيه «ک» و «مثل» در آیه، اندک شباهت میان موجودات و ذات حق تعالی را نفی نموده و به طریق اولی، مشابهت کامل را نیز نفی می‌کند؛ چرا که وقتی مشابهت حداقلی نفی شد، طبیعتاً مشابهت حداکثری نیز نفی شده است. همانطورکه در آیه شریفه «فَلَا تَتُّقُلْ لَهُمَا أُنَّ» (اسراء / ۲۳) وقتی نهی از گفتن «اُنَّ» به پدر و مادر می‌کند، بنا بر مفهوم اولویت، از فحش و شتم و ... نیز نهی کرده است. (معرفت، ۱۴۲۸ / ۲ : ۲۱۱)

این دیدگاه با بیان دیگر، دیدگاه منتخب صاحب التحقیق فی کلمات القرآن الکریم است. او معتقد است که «ک» حرف تشبيه بوده و به تنها بی معنا ندارد؛ بلکه در کنار دیگر کلمات معنا می‌یابد. نفی در آیه شریفه نیز به وجود مثلی تعلق گرفته که اندک شباهتی با خدا داشته باشد. بر این اساس معنای آیه این است: هیچ شیئی وجود ندارد که اندک شباهتی با خدا داشته باشد. و با این

بیان، به طریق اولی مثل داشتن خدا نیز متفقی می‌گردد. وی می‌نویسد:

الكاف حرف تشییه و یدل علی معنی في غيره و لا ينبع عن معنی مستقل بل يوجد معنی في غيره، و النفي يتعلّق بالمثل الذي وجد فيه شبهة ما، و المعنی أله ليس شيء و هو كالمثل له، فيكون انتفاء المثل على طريق أولي، فان شيئاً شبهاً و قريباً من المثلية إذا كان منفياً، فانتفاء نفس المثل يكون بطريق أولي. فكلمة المثل مستعملة بمعناها الحقيقي، و ليست بمعنى الذات و لا بزائدة، بل لطف التعبير في نفي المثل الذي وجد فيه شبهة بالمثلية، و هذا التعبير أبلغ من التعبير بنفي المثل نفسه. (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۱۱ / ۲۵)

در نقد این دیدگاه باید توجه داشت که در این رأی، نخست مثالی برای خدای متعال در نظر گرفته شده و سپس وجود شیئی با اندک مشابهتی با این مثال مفروض، نفی شده است؛ درحالی که نفس فرض مثل برای خدای متعال، محال است و همه تلاش مفسران از بحث و گفت‌و‌گو در خصوص این آیه، پرهیز از همین امر محال بوده است، که در اینجا مفروض گرفته شده است!

همراه آمدن مدعای نفی مشابهت و دلیل آن

صاحب این دیدگاه بر این اعتقاد است که آیه شریفه محل بحث، با آوردن لفظ «ک»، اصل مدعای نفی مشابهت از ذات باری تعالی را مطرح و با آوردن لفظ «مثل»، دلیل مدعای فوق را بیان نموده است و با این گفتار، اثبات می‌کند که اصلاً موجودی همانند خدا، نمی‌تواند مثل و همانندی داشته باشد.

توضیح اینکه: وقتی کسی بگوید: فلانی دروغ نمی‌گوید؛ صرفاً ادعای عدم دروغ گویی او را مطرح نموده است، بدون آنکه برای آن دلیلی آورده باشد. اما اگر کسی بگوید: مثل فلانی دروغ نمی‌گوید، نه تنها دروغ گویی را از او نموده؛ بلکه برای آن به صورت کنایی، دلیل هم آورده است؛ یعنی کسی که مثل فلان فرد از صفات اخلاقی والا و فضائل انسانی بهره‌مند باشد، هیچ‌گاه دروغ نمی‌گوید. این برهان در اثبات ادعا، تنها با کمک افروden لفظ «مثل» به جمله نخست به دست آمد و آیه شریفه نیز بر همین اسلوب، و منهج عمل کرده است. به جای اینکه آیه بگوید: «خدا مثل ندارد»، می‌گوید: «مثل خدا، مثل ندارد». یعنی ذاتی که اوصاف الهی داشته باشد، اصلاً نمی‌تواند مثل و همانندی داشته باشد. (معرفت، ۱۴۲۸: ۲ / ۲۱۱)

این دیدگاه نیز ناتمام است، چرا که در این آیه با توالی الفاظ «ک» و «مثل»، به ظاهر دو بار واژه «مثل» بر سر مدعای نخست آمده است و همین امر موجب فساد در معنا و اثبات مثل برای حق تعالی است! توضیح اینکه: مدعای اصلی آیه این است: «خدا، شبیه ندارد». براساس استدلال صاحب

این رأی، اگر بر سر این مدعاه، واژه «مثُل» درآید، آن‌گاه مدعاه به همراه استدلال را افاده خواهد کرد. در این صورت عبارت مذکور به صورت: «مثُلِ خدا، شبیه ندارد». در خواهد آمد. درحالی که با دقت در متن آیه، دو لفظ تشبيه «ک» و «مثُل» بر سر آیه آمده است و در حقیقت مدلول ظاهری آیه اینچنین می‌شود: «مثُلِ مثُلِ خدا، شبیه ندارد». که روشن است این عبارت معنای فاسدی دارد. به علاوه حتی اگر خود عبارت قبلی، یعنی: «مثُلِ خدا، شبیه ندارد» را نیز مدلول ظاهری آیه بدانیم، باز هم با اشکال رو به رو است؛ چرا که این عبارت، خدا را مثل دیگر اشیائی که مثل ندارند، قرار داده و از این حیث خداوند را شبیه به بعضی از اشیاء بدون مماثل نموده است، که روشن است چنین معنایی نادرست و برخلاف مراد اصلی آیه است!

تحلیل ادبی آیه و ارائه دیدگاه نوین منتخب

نگارنده بر این عقیده است که برای روشن شدن وجهه ادبی آیه و فهم صحیح مدلول آن، ابتدا باید الفاظ «ک» و «مثُل» از نظر معنای لغوی و سپس از نظر کاربرد در ادب عرب مورد مطالعه قرار گرفته و از این رهگذر نقاط اشتراک و افتراق معنایی و کاربردی این دو کلمه تعیین گردد. لازم به ذکر است هر چند در تبیین این دیدگاه با استفاده از نظرات لغتشناسانی همچون راغب اصفهانی و ...، معنای صحیح آیه روشن خواهد شد و به علاوه مبنای این دیدگاه نیز زائد نپنداشتن هیچ یک از کلمات در آیات قرآن کریم و از جمله در آیه مَدْ نظر است، با این وجود در آثار لغویان از جمله راغب اصفهانی و همچنین در میان آثار مختلف ادبی و قرآنی با چنین مبنایی، این دیدگاه ارائه نشده است. در ادامه نخست با استفاده از کتب لغت به معناشناسی مفردات فوق پرداخته خواهد شد.

جوهری می‌نویسد: «مثُل: کلمة تسوية. يقال: هذا مُثُلُه و مَثَلُه، كما يقال شبُّهُه و شَبَّهَهُ بمعنى». (جوهری، ۱۴۰۷ / ۵) بنابراین از دیدگاه وی «مثُل» کلمه‌ای است که برای بیان تساوی دو چیز به کار برده می‌شود. اما زبیدی از قول ابن‌بری می‌نویسد: «قال ابن‌بری: الفرق بين الماثلة و المساواة أن المساواة تكون بين المختلفين في الجنس والتفقين، لأن التساوي هو التكافؤ في المقدار لا يزيد ولا ينقص، وأما الماثلة فلا تكون إلا في المتفقين، تقول: نحوه كنحوه و فقهه كفقهه و لونه كلونه و طعمه كطعمه، فإذا قيل: هو مثله، علي الإطلاق، فمعناه أنه يسد مسد، و إذا قيل: هو مثله في كذا، فهو مساوٌ له في جهة دون جهة». (زبیدی، ۱۴۱۴ / ۱۵) بر این اساس برخلاف مساوات، مثیلت زمانی خواهد بود که دو چیز از هر نظر با یکدیگر اتفاق داشته باشند و یکی بتواند کاملاً جایگزین دیگری شود و کوچکترین اختلافی میان آن دو نباشد؛ مگر اینکه به صراحة در کلام، جهت مماثلت میان آنها ذکر و محدود گردد.

با توجه به این معناست که احمد بن فارس معتقد است: «مثل، الميم و الشاء و اللام، أصل صحيح يدل علي مناظره الشيء للشيء». و هذا مثل هذا، أي نظيره». (ابن فارس، ۱۴۰۴ / ۵ : ۲۹۶) به عبارت دیگر آن گاه چیزی مثل دیگری خواهد بود که آن چیز از تمام جهات، نظیر دیگری باشد. راغب اصفهانی نیز درخصوص الفاظ تشبيه می‌نویسد:

أَنَّ اللَّهَ يُقَالُ فِيمَا يُشَارِكُ فِي الْجُوَهْرِ فَقَطُّ، وَ الشَّبِيهُ يُقَالُ فِيمَا يُشَارِكُ فِي الْكَيْفِيَّةِ فَقَطُّ، وَ الْمَسَاوِيُ يُقَالُ فِيمَا يُشَارِكُ فِي الْكَيْفِيَّةِ فَقَطُّ، وَ الشَّكْلُ يُقَالُ فِيمَا يُشَارِكُ فِي الْقَدْرِ وَ الْمَسَاحَةِ فَقَطُّ، وَ الْمِثْلُ عَامٌ فِي جَمِيعِ ذَلِكَ، وَ هَذَا لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى نَفْيَ التَّشَبِيهِ مِنْ كُلِّ وَجْهٍ، خَصَّهُ بِالذِّكْرِ قَالَ: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ : ۷۵۹)

با توجه به کلام راغب، لفظ «ند» صرفاً برای مشابهت در جوهر و ذات اشیاء به کار می‌رود و «شبیه» فقط برای بیان مشابهت در کیفیت و «مساوی» برای نشان دادن مشابهت در کمیت کاربرد دارد. «شكل» برای نشان دادن همسانی در اندازه و مساحت استعمال می‌گردد. اما «مثل» برای نشان دادن مشابهت در همه موارد فوق به کار می‌رود؛ یعنی هنگامی که گفته می‌شود: شبیه مثل شبیه دیگر است، از نظر جوهر و ذات، کیفیت، کمیت، اندازه، مساحت و ... با یکدیگر همسانی دارند. به عبارت دیگر «مثل» زمانی به کار می‌رود که دو شیء از نظر «ذات» و «جمیع صفات» به یکدیگر مشابه داشته باشند و این بیان دیگری برای گفته ابن فارس است که مثلیت را به نظیر بودن دو چیز از تمام جهات تعبیر نمود.

صاحب **معجم فروق اللغة** نیز در تفاوت میان «مثل» و «ک» چنین می‌نویسد:

«أَنَّ الشَّيْءَ يُشَبِّهُ بِالشَّيْءِ مِنْ وَجْهٍ وَاحِدٍ لَا يَكُونُ مِثْلَهُ فِي الْحَقِيقَةِ، إِلَّا إِذَا أُشَبِّهَ مِنْ جَمِيعِ الْوُجُوهِ لِذَاتِهِ. فَكَانَ اللَّهُ تَعَالَى لِمَا قَالَ (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) أَفَادَ أَنَّهُ لَا شَبَهٌ لَهُ وَ لَا مِثْلٌ لَوْلَا كَانَ قَوْلُهُ تَعَالَى (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) نَفِيَ أَنْ يَكُونَ لِمِثْلِهِ مِثْلٌ، لَكَانَ قَوْلُنَا لَيْسَ كَمِثْلٍ زِيدَ رِجْلًا مَنَاقِضَةٌ، لَأَنَّ زِيَادَةَ مِثْلٍ مِنْ هُوَ مِثْلُهُ وَ التَّشَبِيهُ بِالْكَافِ يَفِيدُ تَشَبِيهَ الصَّفَاتِ بَعْضُهَا بَعْضًا وَ بِالْمِثْلِ يَفِيدُ تَشَبِيهَ النَّوَافِعِ بَعْضُهَا بَعْضًا. تَقُولُ لَيْسَ كَرِيدَ رِجْلًا أَيْ فِي بَعْضِ صَفَاتِهِ، لَأَنَّ كُلَّ أَحَدٍ مِثْلُهُ فِي الذَّاتِ، وَ فَلَانَ كَالْأَسْدُ أَيْ فِي الشَّجَاعَةِ دُونَ الْهَيَّةِ وَ غَيْرُهَا مِنْ صَفَاتِهِ وَ تَقُولُ السَّوَادُ عَرْضَ كَالْبَياضِ وَ لَا تَقُولُ مِثْلَ الْبَياضِ. (عَسْكَرِيٌّ، ۱۴۱۲ : ۴۴۴)

براساس عبارات فوق، مشابهت از جهت واحد، موجب مثلیت نخواهد شد و تنها زمانی می‌توان دو چیز را مثل یکدیگر دانست که از جمیع جهات ذات و صفات، با یکدیگر مشابهت داشته باشند. نتیجه

اینکه «ک» تنها برای مشابهت در بعض صفات کاربرد دارد و «مثل» برای رساندن مشابهت در ذات؛ و این دو واژه به جای یکدیگر به کار برده نمی‌شوند. البته روشن است که مثیّت، شباهت در جمیع صفات را نیز در بر خواهد داشت.

با توجه به همین معنا از واژه «مثل» است که فخر رازی چنین می‌نویسد:

ان حكم الشيء حكم مثله. و ذلك لأنه اذا دلت الدلالة على أن التعيين الذي به الامتياز غير داخل في المنطاق. فحيثئذ لم يبق الا الماهية، فلو صارت تلك الماهية محكماً عليها بحكم في موضع، ويسلب منها ذلك الحكم في موضع آخر، لزم اجتماع النفي والابيات. و هذه مقدمة يتفرع عليها كثير من المباحث الكلامية والفلسفية. (رازى، ۱۹۸۶: ۲ / ۳۲۳)

و حکما نیز با توجه به عبارت فخر رازی و همچنین با استناد به معنای نوعی واژه «مثل»، قاعده عقلی «حکم الامثال فيما يجوز و فيما لا يجوز، واحد». را استخراج نموده و به صورت گسترده در مباحث خود به آن استناد نموده‌اند. (سبحانی، بی‌تا: ۵ / ۵۷۱؛ صدرالمتألهین، ۱۹۸۱: ۱ / ۳۵۹) لازم به ذکر است لغویون برای واژه «مثل» نیز که در قرآن کریم شیوه کاربرد دارد، دو معنا ذکر نموده اند: اول: معنای «مِثْلٌ» و دیگری نشان دادن مشابهت و همسانی چیزی با دیگری از جهتی از جهات. راغب اصفهانی می‌نویسد:

و المثلُ يقال على وجوهين: أحدهما: بمعنى المثلُ. نحو: شَيْءٌ و شَبَّهٌ، و الثاني: عبارة عن المشابهة لغيره في معنى من المعاني أيّ معنى كان، و هو أعمّ الألفاظ الم موضوعة للمشابهة. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۵۹)

با توجه به مجموع مباحث فوق، می‌توان چنین گفت: در لغت عرب، لفظ «ک» منحصرأ برای تشییه بعض صفات و لفظ «مِثْلٌ» برای تشییه توأم ذات و جمیع صفات، کاربرد دارد. بر این اساس، آیه شریفه در صدد بیان نفی تشییه از صفات و ذات خدا است. به این معنا که هیچ موجودی از جهت بعض صفات یا از جهت ذات، با خداوند شباهتی ندارد.

اکنون که بررسی لغوی مفردات آیه به پایان رسید، نوبت به بررسی جنبه ادبی آیه می‌رسد. در ابتداء ممکن است این شبیهه پدید آید که اگر واژه «مثل» برای تشییه توأم ذات و جمیع صفات کاربرد دارد، در این صورت آوردن واژه «مثل» در آیه کافی بود. چرا که اگر گفته می‌شد: «لیس مثله شيء»، با توجه به معنای «مِثْلٌ»، شباهت در ذات و جمیع صفات، نفی شده بود و دیگر ضرورتی برای آمدن لفظ «ک» نبود، بلکه آمدن آن موجب حشو است.

در پاسخ باید گفت: در صورتی که هر یک از الفاظ «ک» یا «مثل» به تنها بی در آیه می‌آمد، معنای کامل از آیه مستفاد نمی‌گردید؛ چرا که اگر به آوردن لفظ «ک» به تنها بی اکتفا شده بود و گفته می‌شد: «لیس کا الله شیء»؛ آن‌گاه تنها شباهت موجودات با خداوند در بعض اوصاف نفی شده بود و نفی شباهت در ذات، باقی می‌ماند؛ یعنی احتمال اینکه موجودی صرفاً از جهت ذات شبیه خدا و از جهت صفات متفاوت باشد، نفی نمی‌شود و چنان‌چه به آمدن لفظ «مثل» به تنها بی اکتفا شده بود و گفته می‌شد: «لیس مثله شیء»؛ آن‌گاه نفی تشبیه توأم از جمیع صفات و ذات شده بود؛ یعنی هیچ موجودی نیست که هم از جهت ذات و هم از جهت جمیع صفات به خداوند شبیه باشد. اما شباهت در ذات به تنها بی و خصوصاً شباهت در صفات به تنها بی را نفی نمی‌کرد. بنابراین احتمال اینکه موجودی فقط از نظر ذات یا فقط از نظر بعض یا جمیع صفات به خدا شبیه باشد، نفی نمی‌شود. چنان‌که احتمال اینکه موجودی از نظر ذات و بعض صفات به خداوند شبیه باشد، نیز مردود نبود.

ضمناً باید توجه داشت چنان‌که معروف است^۱، دو یا چند لفظ که از نظر معنایی با یکدیگر حوزه اشتراک معنا دارند، هنگامی که با هم به کار روند، وجود اشتراک معنا در یک لفظ و وجود اختلاف معنای آنها در سایر الفاظ متعین خواهد بود (إذ اجتمعاً، إفترقاً). به عنوان مثال برای این قاعده می‌توان به توأم آمدن واژه‌های «فقراء» و «مساكين» در آیه ۶۰ سوره توبه و یا «خالق»، «بارئ» و «صَوْر» در آیه پایانی سوره حشر اشاره نمود؛ که در آیه نخست حوزه اشتراکی معنای «فقر» و «مسکنت» که نیازمندی است، در واژه «فقراء» و وجه اختلافی آن دو یعنی شدت نیازی که منجر به زمین‌گیر شدن است، در واژه «مساكين» متعین می‌شود. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۸ / ۸ - ۶) و در آیه دوم نیز قدر مشترک سه واژه مزبور، خلقت و ایجاد پروردگار و وجود اختلافی آنها ناظر به کیفیت خلقت است که در دو واژه «بارئ» و «صَوْر» برجسته می‌شود. (طباطبایی، ۱۴۱۷ / ۱۹ / ۲۲۳)

بر این اساس چون الفاظ «ک» و «مثل» نیز در تشبیه صفات دو شیء با یکدیگر مشترک و در تشبیه ذات با یکدیگر مختلفند؛ اکنون در آیه مذکور به سبب همراه آمدن این دو لفظ، در خصوص واژه «مثل»، تنها وجه اختلاف معنایی - یعنی تشبیه صفات - بر دوش لفظ «ک» خواهد بود. بنا بر این با دقت در قسمت مشترک معنایی - یعنی تشبیه صفات - بر دوش لفظ «ک» خواهد بود. تنها این را می‌توان با حق تعالی را نفی نموده و چون شباهت از جهت «بعض صفات» نفی شد، به طریق اولی شباهت از جهت «جمیع صفات» نیز نفی می‌شود و لفظ «مثل» نیز شباهت موجودات از جهت «ذات» با خداوند

۱. اشاره به قاعده معروف در ادبیات عرب: «إذ اجتمعاً، افترقاً و إذ افترقاً، اجتمعاً».

متعال را نفی می‌کند و چون نفی شباهت از «صفات» و «ذات» به طور جداگانه نفی شد، شباهت توأم از جهت «ذات» و «صفات» با حق تعالی نیز به طریق اولی نفی می‌شود. روشن است که با این تبیین، نه تنها هیچ یک از الفاظ فوق زائد نیست و آمدن توأم آنها با هم نیز موهم اثبات مثل برای رب العالمین نیست؛ بلکه حذف هر یک از آنها محل به معنای آیه است.

با توجه به نکات فوق، می‌توان خطبه نخست **نهج البلاعه** را به عنوان یکی از بهترین و زیباترین تفاسیر برای مضمون آیه «لَيْسَ كَمِثْلُهُ شَيْءٌ» برشمرد. در ادامه فرازی از کلام امیرمؤمنان علیه السلام در این خطبه به جهت تبیین خواهد آمد و مطالعه تمام خطبه با توجه به معنای آیه شریفه به خوانندگان محترم توصیه می‌شود.

الْحَمْدُ لِلّٰهِ ... الَّذِي لَيْسَ لِصَفَّتِهِ حَدٌّ مَحْدُودٌ وَ لَا نَعْتُ مَوْجُودٌ وَ لَا وَقْتٌ مَعْدُودٌ وَ لَا أَجَلٌ
مَمْدُودٌ فَطَرَ الْخَلَائِقَ يَقُدْرُهُ وَ نَشَرَ الرِّيحَ بِرَحْمَتِهِ وَ وَنَّدَ بِالصُّورِ مَيَادَنَ أَرْضِهِ أَوَّلُ الدِّينِ
مَعْرَفَتُهُ وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصْدِيقُ بِهِ وَ كَمَالُ التَّصْدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الإِحْلَاصُ لَهُ
وَ كَمَالُ الْإِحْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصَّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلٍّ صَفَةٌ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ وَ شَهَادَةُ كُلٍّ
مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصَّفَةِ فَمَنْ وَصَفَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَأَهُ وَ مَنْ قَرَأَهُ فَقَدْ شَاهَ وَ مَنْ شَاهَ فَقَدْ
جَزَّاهُ وَ مَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ جَهَاهُ وَ مَنْ جَهَاهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ وَ مَنْ حَدَّهُ
فَقَدْ عَدَهُ (نهج البلاعه، خطبه ۱)

نتیجه

عبارت قرآنی «لیس کمثله شيء»، شباهت موجودات از جهت صفات و ذات به باری تعالی را نفی می‌کند. در آیه شریفه هیچ لفظی زائد نیست و هر یک عهده دار رساندن بخشی از معنای مدنظر است. به این ترتیب، لفظ «ک» عهده دار نفی تشییه از بعض صفات و لفظ «مثل» عهده دار نفی تشییه از ذات حق تعالی است؛ یعنی لفظ «ک» بیان می‌کند که هیچ موجودی حتی از جهت یک صفت نیز به خدا شبیه نیست و لفظ «مثل» نیز اثبات می‌کند که هیچ موجودی از جهت ذات به خدا شبیه نیست و روشن است زمانی که هیچ موجودی از جهت حتی یک صفت به تنها یی یا ذات به تنها یی به خدا شبیه نیست؛ به طریق اولی هیچ موجودی هم از جهت جمیع صفات و ذات به خدا شبیه نخواهد بود. بر این اساس واضح است که حذف هر یک از الفاظ فوق موجب آسیب دیدن و نقصان معنای عبارت خواهد بود. به علاوه چنان که روشن شد، توأم آمدن دو لفظ تشییه فوق، موجب اثبات مثل برای خداوند نخواهد شد.

منابع و مأخذ

-قرآن کریم.

-*نهج البالغه*، گردآوری سید رضی، ترجمه محمد تقی جعفری، مشهد، به نشر، چ ۳.

-ابن جنی، عثمان، ۱۴۱۳ ق، سر صناعة الاعراب، دمشق، دار القلم.

-ابن شهر آشوب، محمد بن علی، ۱۴۱۰ ق، متشابه القرآن و مختلفه، قم، بیدار.

-ابن عجیب، احمد بن محمد، ۱۴۱۹ ق، *البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید*، قاهره، حسن زکی.

-ابن فارس، احمد، ۱۴۰۴ ق، *معجم مقاييس اللغة*، قم، مکتب الاعلام الاسلامي.

-ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، بی تا، *خوبیب القرآن*، بیروت، دار و مکتبة الهلال.

-ابو حیان، محمد بن یوسف، ۱۴۲۰ ق، *البحر المحيط فی التفسیر*، بیروت، دار الفکر.

-اسعدی، علیرضا، ۱۳۸۸، *ہشام بن حکم*، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

-انصاری، ابن هشام، ۱۴۰۴ ق، *معنى اللبيب*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.

-بروسوی، اسماعیل، بی تا، *روح البيان*، بیروت، دار الفکر.

-بلخی، مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۳ ق، *تفسیر مقاتل بن سلیمان*، بیروت، دار احیاء التراث.

-بنت الشاطی، عایشه عبدالرحمن، ۱۳۹۱، *اعجاز بیانی قرآن*، ترجمه حسین صابری، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

-جوهری، اسماعیل بن حماد، ۱۴۰۷ ق، *الصحاح*، بیروت، دار العلم للملايين، الطبعة الرابعة.

-درویش، محی الدین ۱۴۱۵ ق، *اعراب القرآن الكريم و بیانه*، سوریه، دار الارشاد، الطبعة الرابعة.

-راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ ق، *المفردات فی خوبیب القرآن*، بیروت، دار العلم.

-زبیدی، محمد مرتضی، ۱۴۱۴ ق، *تاج العروس من جواهر القاموس*، بیروت، دار الفکر.

-زمخشی، جارالله محمود بن عمر، ۱۴۰۷ ق، *الکشاف عن حقائق غواصین التنزيل و عيون الأقاويل فی وجوه التأویل*، بیروت، دار الكتاب العربي.

-سبحانی، جعفر، بی تا، *رسائل و مقالات*، قم، موسسه الامام الصادق علیه السلام.

-سمرقدی، نصر بن محمد، بی تا، *بحر العلوم*، بیروت، دار الفکر.

-سید مرتضی علم الهدی، علی بن حسین، ۱۴۳۱ ق، *نفائس التأویل*، بیروت، شرکة الاعلمی.

-سیوطی، جلال الدین، ۱۴۰۴ ق، *الدر المنشور فی التفسیر بالتأثر*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.

-شوکانی، محمد بن علی، ۱۴۱۴ ق، *فتح القدیر*، بیروت، دار ابن کثیر.

- صدوق، محمد بن علی بن بابویه، ۱۳۹۸ق، *التوحید*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- طوسي، محمد بن حسن، بي تا، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بيروت، دار احياء التراث العربي.
- مفید، محمد بن محمد، ۱۴۲۴ق، *تفسیر القرآن العجید*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- صدرالمتألهین، محمد، ۱۹۸۱م، *الحكمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*، بيروت، دار الفکر،
الطبعة الثالثة.
- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۴۱۷ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، مؤسسه الشر الإسلامی،
الطبعة الخامسة.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، ناصر خسرو، چ ۳.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۷، *تفسیر جوامع الجامع*، تهران، دانشگاه تهران.
- طبری، محمد بن جریر، ۱۴۱۲ق، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بيروت، دار المعرفة.
- عسکری، ابوهلال، ۱۴۱۴ق، *معجم فروق اللغوية*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- عکبری، عبدالله بن حسین، بي تا، *التبیان فی اعراب القرآن*، عمان، بیت الافکار الدولیة.
- رازی، فخرالدین محمد بن عمر، ۱۴۲۰ق، *مفاییح الغیب*، بيروت، دار احياء التراث العربي، الطبعة الثالثة.
- رازی، فخرالدین محمد بن عمر، ۱۹۸۶م، *الاربعین فی اصول الدين*، قاهره، مکتبة الكلیات الازھریة.
- کاشانی، فتح الله، ۱۳۳۶، *منهج الصادقین فی الزمام المخالقین*، تهران، کتابفروشی علمی.
- مصطفوی، حسن، ۱۳۶۰، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- معرفت، محمد هادی، ۱۴۲۸ق، *تلخیص التمجید*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، الطبعة السابعة.
- مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۴، *تفسیر نمونه*، تهران، دار الکتب الاسلامیة.
- میبدی، احمد بن محمد، ۱۳۷۱، *کشف الاسوار و عدة الابرار*، تهران، امیر کبیر، چ ۵.
- نحاس، احمد بن محمد، ۱۴۲۱ق، *اعراب القرآن*، بيروت، دار الکتب العلمیة.
- نعمة، عبدالله، ۱۴۰۵ق، *ہشام بن الحكم*، بيروت، دار الفکر، الطبعة الثانية.